



علی موسی‌زاده
کتاب‌نویس

حالا که داریم درباره دیالوگ صحبت می‌کنیم، این سؤال شاید بجا باشد که شما به عنوان نویسنده، بخش‌های روایت راوی را چگونه با دیالوگ‌ها تراز می‌کنید؟ یعنی جایی که صداها با هم هم‌نفس می‌شوند! در داستان، ما فقط با «چه کسی چه می‌گوید» طرف نیستیم؛ با این هم طرفیم که چه کسی دارد روایت می‌کند و چگونه. راوی و دیالوگ اگر هم صدا نباشند، داستان دچار شکاف می‌شود؛ شکافی که شاید در نگاه اول دیده نشود. اما خواننده آن را حس می‌کند؛ مثل شنیدن

موسیقی‌ای که سازهایش کوک نیستند. هماهنگی میان صدای راوی و دیالوگ شخصیت‌ها، یکی از ظریف‌ترین و درعین‌حال حیاتی‌ترین مهارت‌های داستان‌نویسی است. مهارتی که نبودش باعث می‌شود متن یا بیش از حد «ادی» شود، یا برعکس. به گفت‌وگوهای خام و بی‌هویت فروپاشد.

راوی فقط گزارشگر نیست؛ بلکه شخصیت پنهان متن است

حتی وقتی راوی اول شخص نیست، حتی در روایت سوم شخص محدود، راوی یک «صدا» دارد. لحن دارد، جهان‌بینی دارد، سطح زبانی دارد. این صدا اگر با دیالوگ‌ها هم‌خوان نباشد، داستان به قول وین بوث (منتقد ادبی و متخصص بلاغت و استاد ممتاز

بازنشته زبان و ادبیات انگلیسی ۱۹۲۱-۲۰۰۵)، راوی «میانجی اخلاقی و زبانی» متن است. یعنی نه تنها داستان را منتقل می‌کند، بلکه چارچوب درک ما از شخصیت‌ها را می‌سازد. اگر راوی با زبانی پیچیده و فاخر روایت کند، اما شخصیت‌ها با گفت‌وگویی خام و سطحی حرف بزنند (یا برعکس)، خواننده احساس می‌کند دو داستان موازی نامتجانس می‌خواند.

هماهنگی به معنای یکسانی نیست

نکته مهم اینجاست؛ هماهنگی به معنای این نیست که راوی و شخصیت‌ها مثل هم حرف بزنند. اتفاقاً اگر چنین شود، فاجعه است! هماهنگی یعنی اینکه اختلاف صداها «قابل باور» باشد. برای مثال، در داستان‌های ارنست همینگوی، راوی ساده، موجز و خونسرد است و دیالوگ‌ها هم همین خصلت را دارند. سکوت‌ها به اندازه حرف‌ها مهم‌اند. این هماهنگی باعث می‌شود جهان داستان یکپارچه به‌ماند.

در مقابل، در آثار داستایفسکی، راوی گاه تحلیلی و پرتنش است و دیالوگ‌ها هم اغلب عصبی، بریده بریده و سرشار از جدال فکری‌اند. گاهی هم ناهماهنگی کنترل شده، بخشی از منطق جهان داستان است، نه ضعف آن.

راوی دانا، دیالوگ ساده؟ فقط اگر دلیل داشته باشد

یکی از خطاهای رایج این است که نویسنده راوی‌ای بسیار پاسواد، فلسفی و پیرزبان می‌سازد، اما شخصیت‌ها دیالوگ‌هایی کلیشه‌ای و تخت دارند. اینجا راوی مثل استادی می‌شود که شاگردهایش ناگهان از یک سریال سطحی بیرون آمده‌اند! اگر چنین تضادی وجود دارد، باید دلیل روایی داشته باشد:

- شاید راوی سال‌ها بعد دارد داستان را بازگو می‌کند.
- شاید راوی آگاه‌تر از شخصیت درون صحنه است.
- شاید فاصله طبقاتی یا ذهنی وجود دارد.

در غیر این صورت، این شکاف فقط نشان می‌دهد که نویسنده صدای شخصیت‌ها را جدی نگرفته است.

دیالوگ نباید لحن راوی را تقلید کند

یکی از نشانه‌های نویسنده‌گی ناپخته این است که همه شخصیت‌ها مثل نویسنده، حرف می‌زنند. اگر راوی طعنه‌زن است، همه طعنه می‌زنند؛ اگر شاعرانه است، همه شاعر می‌شوند!

رابرت مک‌کی در Dialogue: The Art of Verbal Action تأکید می‌کند که دیالوگ موفق زمانی شکل می‌گیرد که شخصیت‌ها «برخلاف راوی» هم اجازه زیستن داشته باشند. راوی می‌تواند منظم باشد، شخصیت می‌تواند شلخته حرف بزند. این تضاد اگر آگاهانه باشد، داستان را زنده‌تر می‌کند.

زاویه دید، پل ارتباطی روایت و دیالوگ

هماهنگی روایت و دیالوگ، بدون درک درست زاویه دید ممکن نیست. در اول شخص، فاصله راوی و شخصیت کم است؛ پس اختلاف زبانی باید حداقلی باشد. در سوم شخص دانای کل، آزادی بیشتری وجود دارد؛ اما باز هم باید مرزها مشخص باشند. در کتاب The Art of Fiction نوشته جان گاردنر، آمده است که «زاویه دید، قرارداد نانوشته‌ای است میان نویسنده و خواننده». شکستن این قرارداد، بدون آمادگی، اعتماد خواننده را از بین می‌برد.

یک مثال فارسی دقیق

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» زویا پیرزاد، راوی زبانی آرام، دقیق و روزمره دارد. دیالوگ‌ها هم کاملاً با همین فضا هماهنگ‌اند؛ ساده، کوتاه و به شدت شخصیت‌محور. نه راوی از بالا حرف می‌زند، نه دیالوگ‌ها مصنوعی‌اند. نتیجه؟ جهانی یکدست و باورپذیر.

جمع‌بندی

هماهنگی روایت راوی و دیالوگ شخصیت‌ها، یعنی احترام به صداها یعنی هرکس بداند در این داستان چطور نفس بکشد. راوی نباید دیالوگ‌ها را خفه کند و دیالوگ‌ها نباید روایت را از هم بپاشند. داستان خوب شبیه یک گفت‌وگوی چندصدایی هماهنگ است؛ نه تگ‌گویی نویسنده، نه همه‌پای بی‌نظم. اگر صداها درست کوک شوند، خواننده بی‌آنکه بداند چرا، اعتماد می‌کند... و همراه می‌شود.

با احترام عمیق به هومر بزرگ و شاهکار حماسی‌اش.

شین عشق در «شم‌آباد»

نویسنده کتاب «سال‌های کبوتر» از اهمیت نگارش روایت‌های زنانه جنگ و جبهه می‌گوید



گفت‌وگو

محبوبه عظیم‌زاده «سال‌های کبوتر»، کتابی است در زمره تاریخ شفاهی زنان قهرمان که به تازگی به‌وسیله «نشر ستاره‌ها» منتشر و روانه بازار کتاب شده است؛ مستندنگاری زنانه‌ای از خاطرات مادران، همسران و خواهران شهدای روستای «شم‌آباد»، در سال‌های دفاع مقدس و پشتیبانی از جبهه.

شم‌آباد روستایی است در دل سبزوار، سرزمینی که دلاوری مردمانش در طول تاریخ خراسان و تاریخ کشور بارها سر زبان‌ها افتاده است. این روستا در سال ۱۳۶۹ خورشیدی لقب «روستای نمونه ایناگر» را در خراسان از آن خود کرد. ۲۸۰ رزمنده و ایناگر، ۸۶ جانباز، ۸ آزاده، ۴۷ شهید دفاع مقدس و یک شهید مدافع حرم، سهم این روستای کوچک ۱۵۰ خانواری از جنگ است.

در بخشی از مقدمه این کتاب می‌خوانیم: «می‌گویند زمان جنگ، همه مردهای این روستا راهی جبهه می‌شوند؛ طوری که آبادی می‌ماند و زنان و بچه‌هایش، اما کار مردانه روی زمین نمی‌ماند. گیسوکننده‌ها، دست‌حنایی‌ها و پیراهن‌گلی‌ها، دستار می‌بندند، داس برمی‌دارند، کمر همت محکم می‌کنند و مرد می‌شوند و زمین‌شخم می‌زنند تا گندم برویاند. سپس از دسترنجشان به‌اندازه قوت سالانه برمی‌دارند و باقی را می‌بخشند تا هرروز توی

حسینیه روستا آرد شود. زنان از گرگ‌ومیش صبح تا غروب آفتاب نان می‌پزند. مادران شیرین می‌کنند، کلاه و شال‌گردن و جوراب می‌بافند و به جبهه می‌فرستند.»

روایت این کتاب به زنانی اختصاص دارد که مادر، خواهر یا همسر شهید بوده‌اند و کار پشتیبانی از جنگ را کیلومترها دورتر از خط مقدم بر عهده گرفتند و پایه‌پای همسرانشان جنگیدند.

کار تحقیق و نگارش این اثر را هما سعادت‌مند روزنامه‌نگار و پژوهشگر انجام داده است. ما در گفت‌وگوی پیش‌رو، درباره چم‌وخم نگارش این کتاب با او گپ زده‌ایم.

هستند، شم‌آباد این احساس و این تفکر را در من قدرتمندتر کرد چون قصه عجیبی دارد. این روستا یک دیار اسطوره‌ای و تاریخی در سبزوار است و روایت‌های کتاب را هم از همین جا شروع کرده‌ام. یکی از ویژگی‌های جذاب این خطه این است که هم‌زمان با شروع جنگ همه مردهای راهی جبهه می‌شوند و شم‌آباد از مردان روستا خالی می‌شود. در این شرایط، این زنان روستا هستند که همه مال و جانشان را وقف جبهه می‌کنند. آن‌ها همه کار می‌کنند. از زمین‌داری و کشاورزی و دامداری گرفته تا رتق و فتق کارهای خانه و بچه‌داری و بافتنی و پخت نان و درست کردن مربا. و حتی وقتی شهدایشان به روستا بازمی‌گشت، بازهم خودشان آستین‌ها را بالا می‌زدند و کفن و دفنشان را انجام می‌دادند. در همین شرایط بخشی از درآمدشان را به صورت روزانه به جبهه اهدا می‌کردند و حامی رزمنده‌هایشان هم بودند.

حکایت‌هایی از زبان بازمانده‌ها

اما چالش‌های پرداختن به این موضوع چه بوده است؟ این نویسنده می‌گوید: یکی از چالش‌ها این بود که چون اهالی با زبان ترکی صحبت می‌کردند و اصلاً فارسی بلد نبودند، گفت‌وگو و تعامل با آن‌ها سخت‌تر پیش می‌رفت. ضمن اینکه باید بگویم این روایت‌ها نتیجه گفت‌وگو با بازمانده‌هایی است که ساکن روستا بوده‌اند و آن‌گروه اصلی خانم‌ها که در این مسیر راهنما و پیشرو بودند و خیلی از اتفاق‌ها و جزئیات را هدایت می‌کردند حضور نداشتند و فوت کردند. با این حال، و با همه این سختی‌ها گفت‌وگوهای طولانی و چند ساعته من با آن‌ها ادامه پیدا می‌کرد تا از لابه‌لای کلمه‌هایشان نخ داستان را پیدا کنم و پیش بگیرم.

گفته می‌شد مردانه بود و راوی فعالیت‌های مردانه. اما حرفه خبرنگاری و کار کردن توی محلات و کوچه‌پس‌کوچه‌های مشهد باعث شد بیشتر با این آدم‌ها و قصه‌ها روبه‌رو شوم. او البته معتقد است در سال‌های اخیر، روایت‌های زنانه و زنان جنگ نسبت به گذشته بیشتر به چشم می‌خورد و به گوش می‌رسد، اما به هر حال مدت زمان زیادی نیست که این تغییر اتفاق افتاده است؛ در گذر زمان اهمیت این موضوع بیشتر شده، اما هنوز هم جای کار دارد و روایت‌های بی‌شمار دیگری وجود دارد. پیش از این درواقع اهمیت پرداختن به مردم عادی در جنگ مطرح شد و بعد همین قضیه کم‌کم به روایت‌های زنان رسید. به نظرم مطلوب‌ترین قشر همین زن‌ها هستند و نه فیلم «شیار ۱۴۳» و «نفس» و نه فیلم دیگری نمی‌تواند حق مطلب را در باره آنچه بر این زن‌ها گذشته است، ادا کند. حتی اگر روایت‌های خوبی را خلق کنند.

راز روزمر یک دیار اسطوره‌ای

او، چندی بعد، پایش به روستای شم‌آباد باز می‌شود و از مواجهه‌اش با این خطه و مردمان آن چنین برای ما تعریف می‌کند: حدود سال ۱۴۰۰، همان ایامی که مقارن است با تکریم مادران شهدا، رستم به روستای شم‌آباد و این، اولین مواجهه من با این روستا و مردمش بود. در جنگ، برای خود من، بیش از هر چیز مادران شهدا و داستان زندگی آن‌ها پرنگ است و همیشه اولین چیزی که بعد از شنیدن این واژه و یادآوری این مفهوم به ذهن می‌رسد همین مادران

تاریخ شفاهی جنگ مستندنگاری، ناداستان یا تاریخ شفاهی؟ این کتاب دقیقاً قرار است چه چیزی را در حوزه تاریخ جنگ پیش‌روی مخاطبش قرار بدهد؟ سعادت‌مند می‌گوید: این کتاب را بیش از هر چیزی باید یک تاریخ شفاهی در حوزه جبهه و جنگ دانست که من سعی کرده‌ام آن را با زبانی بسیار نرم برای مخاطب روایت کنم. تاریخ شفاهی همیشه از حوزه‌های موردعلاقه من بوده است. در همه این سال‌ها، کار کردن به عنوان یک روزنامه‌نگار در زمینه تاریخ و هویت مشهد و در کنار آن گپ‌وگفت با آدم‌های محلی و قصه‌های فراوانشان، باعث شده تا به این حیطه بیش از پیش علاقه‌مند شوم. این کتاب با همین علاقه و پیش‌زمینه شکل گرفت.

ظرافت و زمختی زندگی زنانه در جنگ

سعادت‌مند متولد سال ۱۳۶۲ است و به قول خودش جنگ را از نزدیک دیده است. می‌گوید: زندگی در روزگار جنگی سخت است و عجیب و این میان، زندگی زنان در جنگ حاوی ناگفته‌های زیادی است. فیلم‌هایی مثل «شیار ۱۴۳» یا «نفس» می‌توانند نمونه‌های خوبی باشند از بیان آن آتمسفر و همچنین نزدیک به تجربه‌های من از وضعیت زندگی زنان در جنگ. مثل اینکه اصلاً چطور در آن دوره زندگی کرده‌اند بدون اینکه امکانات خاصی در اختیارشان باشد و با وجود بچه‌ها و همه خرجی که بزرگ‌کردنشان نیاز دارد. برای مدت‌های طولانی، انگار هرآنچه درباره جنگ و جبهه

هما سعادت‌مند:

در سال‌های اخیر، روایت‌های زنانه و زنان جنگ نسبت به گذشته بیشتر به چشم می‌خورد و به گوش می‌رسد، اما به هر حال مدت زمان زیادی نیست که این تغییر اتفاق افتاده است و در گذر زمان اهمیت این موضوع بیشتر شده، اما هنوز هم جای کار دارد و روایت‌های بی‌شمار دیگری وجود دارد

پرواز کلمات در «سال‌های کبوتر»

که حماسه را نو به نو می‌خوانند در تشیع زنانه مردان شهیدشان. روایت دست اول تابوت پرچم پیچ‌شده مردانی که از ورودی روستای «شم‌آباد» فقط بر شانه زن‌ها استوار می‌شوند. زن‌های شم‌آباد، شمع‌هایی هستند که چون چشمه خورشید می‌جوشند و نور می‌افشانند. حتی شب‌های این دیار هم روشن است از غیرت زنانی که مردان خود را به جبهه فرستاده‌اند و خود هم‌زمان «مرد مزروع» و «زن خانه» هستند. در کنار این دو، سومین شخصیتشان هم در مسجد رقم می‌خورد و خانه‌هایی که به کارگاه‌هایی برای تولید نان و دیگر مایحتاج جبهه تبدیل شده است. عجیب اینکه هر زنی که شوهرش، برادرش، پدرش، پسرش، یاکس و کارش شهید می‌شود، انگار توانی مضاعف می‌یابد برای کار بیشتر. این زن می‌شود محور یک حرکت تازه در پشت جبهه که تا «شم‌آباد» امتداد یافته است.



روزنامه‌نگار

من اما در روایت زنان این دیار، از آن روزها، خط مقدم را در تعریفی نو تجسم می‌کنم. خط مقدم که مردانش سینه سپر می‌کنند در برابر تیر و باز تیر می‌اندازند به سینه دشمن، اولین روایت و ابتدایی‌ترین جلوه است. یک خوانش هم این است که خط مقدم دقیقاً برای هرکس همان جایی است که به ایفای نقش قیام می‌کند. برای سیدالشهدا خط مقدم گودال قتلگاه است و برای زینب سلام... علیها، کاخ ابن زیاد و یزید. نسل بی‌بی زینب (ع) در شم‌آباد هم در خط مقدم جهاد می‌کردند که در مسجد و مزروع و خانه‌شان کریلا به پا کرده بود. باری، «سال‌های کبوتر»، اگرچه روایت دیروز است، اما به زبان امروز و رو به فردا روایت خوانی می‌کند. به جرئت می‌گویم روایت‌هایش هم نامرکر است و حدیث. حدیث را هم باید چند بار خواند. این بار با شمای خوانم «سال‌های کبوتر» را به قلم احترام برانگیز روزنامه‌نگار شهر امام رضا (ع).

